



کرمان در آستانه انقلاب مشروطیت

این عکس یگانه عارف ربانی است که وجودش ، مجمع اهل ادب نورانی است پاسدار انجمن ، آزاده‌ی شیرین سخن میرزا مهدی قلی‌خان ، افسر کرمانی است

مشروطیت ، آزادی- کلماتی که زمانی نه چندان دور ، قبل از سال ۱۳۲۴ هجری قمری در دهان‌ها می‌گشت و ملت ، یکپارچه در جستجوی آن - می‌گفتند : مشروطیت سد استبداد را درهم می‌شکند و برابری ، برادری و عدالت اجتماعی می‌آورد... آزادی خواهان مشروطیت برای ما عزیزند . چه آنان که در اولین روزها با قلم ، و چه آنان که بعدها با سلاح آتشین به پیکار برخاستند . از روزهای نخستین ظهور این تفکر در کرمان کمتر سخنی رفته ، و اگر هم در کتاب‌ها به اجمال یاد شده ، تنها یادها مربوط به دورانی است که "تفکر آزادی" جای خود را به "انقلاب آزادی بخش" سپرده بود . در این مقاله کوشش می‌رود به اختصار روزهای تاریک نخستین چشمه‌ی تفکر انقلابی کرمان که به دریای جوشان انقلاب مشروطیت پیوست روشن شود .

ناصرالدین شاه قاجار بر اریکه سلطنت تکیه زده بود . شاعر ناشاخته‌ای بنام "میرزا مهدی قلی‌خان ، فرزند" حاج ابوالقاسم کرباسی " که تحصیلات خود را در کرمان نزد علمای بزرگ عهد خویش به انجام رسانده ، به تهران می‌رود . با آشنائی باشعزای درباریه حضور شهریار می‌رسد . قصیده می‌خواند و "افسرالشعرا" لقب می‌گیرد . دیری نمی‌گذرد ، شاعر محیط تهران را نمی‌پذیرد . او دیگر دلوایسی مردمان را دیده ، زمزمه‌های آزادی را شنیده و در اندیشه بازگشت به کرمان است :

دارم هوای آن که روم در دیار خویش

بندم دوباره دل‌به سر زلف یسار خویش

زاین "ورطه‌ی پسر از خطرم تا کجا برد

دادم به دست "کودک نادان" مهار خویش

به کرمان باز می‌گردد . میرزا مهدی قلی‌خان - افسرالشعرا شده است . اما اینک

در اندیشه‌های دیگر... روزگار سپری می‌شود. او همچنان مسرود توجه حکام است (وکیل‌الملک، شهاب‌الملک و...) و مردمان که این را دریافته‌اند، از جور حاکم در خانه‌ی او بست می‌نشینند و با وساطت او مورد بخشش قرار می‌گیرند.

و او در جستجوی آنچه می‌خواهد. سرانجام تشکیل انجمن ادبی در کرمان، که نقطه‌ی اجتماع اندیشمندان کرمانی باشد. و در آغاز، ایمن و جیحون، و در پایان میرزا عبدالحسین خان بردسیری (میرزا آقاخان)، معروف‌ترین اعضاء آن... و افسر با شعر عاشقانه، حرف‌هایی دیگر می‌آمیزد:

بود بیمار چشم بیمار و جان من پرستارش

پرستاری که این باشد، چه باشد حال بیمارش

نمی‌آرد کس این بیمار را تاب پرستاری

که با صد ناتوانی جان من آمد پرستارش

من آن مرغم که چشم باغبان از بهر پاس گل

شرها می‌زند در آشیان هر روز صد بسارش

بسی حیرانم از این باغ و از این سروواز این گل

که آمد در نوا یکسان، تذر و بلبل و سارش

از آن ترسم که سوزد در گلستان ریشه‌ی گلبن

از این سان مرغ جانم گر شر ریزد از منقارش

دلم در گلشن آن آتشین مرغ است خوش‌الحن

که چون پروانه سوزد بلبل از آرم گفتشارش

چنان پا می‌نهم از حسرت صیاد در صحرا،

که چون مزگان برون آید ز چشم نساوک خارش

چنان مرغ دلم در دام غم مستانه می‌نالد

که هر کو بشنود دیگر نخواهی دید هشارش

کسی کز نوک تیر عشق مجروح است چون " افسر "

توان دانست حال زخم دل از چشم خونبارش

و زمانی دیگر، شعر عاشقانه را رها کرده است:

بلندی یافت کوه از پای در دامن کشیدن‌ها

سریلاپ بر سنگ آمد از بی جادویدن‌ها

من از بی قهری خار سر دیوار دانستم،

که ناکس، کس نمی‌گردد از این بالا گزیدن‌ها

ویا : حق انصاف عجب مملکتی مسکن ماست ،

پیر ما کودک ما ، رهبر ما ، رهزن ماست ...

سخن‌ها به حاکم می‌رسد و بعد انحلال انجمن و تبعید "افسر" به "بم" که از تبعید نیز سخنی دارد :

بخت بدم از ساحت کرمان ببه بم انداخت

وز گلشن عیشم سوی زندان غم انداخت

با " شیخ علی " (۲) کرد مرا دست و گریبان

بنگر که چگونه خرو تو بره ببه هم انداخت ...

با مرد سخن گوی در افتاد و زیبان کورد

روباه صفت پنجه ببه شیردرژم انداخت

هر چند کرم کرد ولی حیف که آخر ،

حرفی که وسط بود ووا از قلم انداخت

" افسر " کرمش را بپذیرفت و پس آنگه ،

یائیش بیفزود و بسوی حرم انداخت

روزگار به افسر تنگ می‌گیرد . افسر در بازگشت به کرمان شاهد مرگ را در آغوش

می‌کشد . اعضاء پراکنده شده‌اند ولی سال‌ها بعد گروهی به احیای انجمن کمر می‌بندند .

اینک هدف آشکار است . آزادی خواهی . که بر گور چهارتن از شهدای راه آزادی

نوشتند (۳) :

انجمن اینجاست ای اهل وطن

این سفر را گشت باید مستعد

ای خوش آن کس را که از فرزاندگی

از جفای مستبدین کشته شد

این قضا از چرخ آمد برزمین

میرزا آقاخان راهی اصفهان می‌شود . (حدود ۱۳۰۲) و شیخ احمد روحی کرمانی

پسر مرحوم آخوند ملا محمد جعفر به او می‌پیوندد . آنگاه به تهران می‌روند و سپس

استانبول ... و بعد راهی قبر می‌شوند . و پس از دیدار صبح‌ازل و ازدواج با دختران وی ...

به استانبول باز می‌گردند . میرزا آقاخان به کار تصنیف و تالیف پرداخته است . لکن

از خامه‌ی او بوی خون می‌آید ، بوی انقلاب مشروطیت . همان خون که از گلوی او بر خاک

تبریز می‌ریزد .

تو تا باشی ای خسرو نامور
 بویژه که باشد ز روشن دلــی
 یکی نامداری ز ایــران منم ،
 عمی خواستم من که اسلامیان
 در اسلام آید بــه فرحمید
 مرا بیم دادی که در اردبیسـل
 ز کشتن نترسم کــه آزادهام
 در این زمان سید جمال الدین معروف از لندن به استانبول می آید . شیخ احمد روحی
 و میرزا آقاخان شیفتهی سید می شوند . میرزا آقاخان با سید جلسات بحث دارد . هشت
 بهشت و قهوه‌خانه سورت را می نویسد

سلطان عثمانی به خیال اتحاد اسلام افتاده است . از سید می خواهد علمای
 ایران را نیز به اتحاد اسلام دعوت کند . سید چنین می کند . انجمنی تشکیل می دهد .
 خطابه ایراد می کند : " اگر مسلمانان متحد شوند ، اهل کفر و زندق ، نمی توانند در
 جامعهی مسلمین نفوذ کنند . امروز بیش از هر زمان دیگر مسلمانان به اتحاد و اتفاق نیاز
 دارند . "

مکاتیب به علما می رسد . چهار صد مکتوب . . . نوشته‌های بدست میرزا محمودخان
 قمی کنسول بغداد می افتد . آن را به حضور ناصرالدین شاه می فرستد که سید جمال الدین
 افغان در ایران فتنه برپا خواهد کرد . . . ناصرالدین شاه از میرزا محمودخان علاءالملک
 می خواهد مسببین واقعه را به ایران گسیل دارد . در این گیرودار یک کرمانی دیگر پا به
 میان می نهد . مردی ژولیده ، پریشان که در وطنش به او ظلم شده ، از شهر و دیار دل
 برکنده و به استانبول شتافته است مردی با نام " میرزا رضا " . . . که به دیدار سید
 می شتابد . سرگذشت خود به سید باز می گوید و پاسخ می شنود : " خداوند از ظالم و هم
 از کسی که ظلم را تحمل کند بیزار است . " به ایران باز می گردد . و در هیجدهم ذی قعدة ،
 صدای طپانچه او سکوت چندین ساله ی حرم را که جز ضجهی مظلومان نشنیده درهم
 می شکند . اما نهال مشروطیت تشنه است . میرزا آقاخان و شیخ احمد روحی را علاءالملک
 از استانبول روانه ی ایران کرده است . سید جمال الدین در نگاهداری ایشان ، در عثمانی
 پا درمیانی نمی کند . می گوید : " اگر پسر مرا بالفرض به مقتل ببرند و از یک کلمه شفاعت
 من وی نجات یابد تن به کشتن او می دهم اما عار خواهش از دشمن بر خود نمی نهم .
 بگذار به ایران برده سر ببرند تا در دودمان ایشان پایه شرف باشد . (۴)

تبریز انتظار می کشد . محمدعلی میرزا ولیعهد ، در ماه صفر ۱۳۱۴ دفتر عمر



مالکین محترم پایتخت

با پرداخت بموقع عوارض نوسازی علاوه بر استفاده از ده درصد جایزه نه درصد هم جریمه دیر کرد نخواهید پرداخت نتیجه نوزده درصد برفع شما است آخرین مهلت برای پرداخت روز ۲۹ اسفند می باشد . همکاری شما با شهرداری موجب سیاست‌گذاری است.

م‌الف ۲۵۸۸۳
شهرداری پایتخت

شیخ احمد روحی کرمانی، میرزا آقاخان کرمانی و میرزا حسن خبیرالملک را می‌بندد. و در پوست سر آنان آرد کرده به تهران می‌فرستد (؟).

گوئی میرزا آقاخان مرگ، خود را پیش‌بینی کرده است :

نیندی شی از کلک خون ریزمن	نبینی تو این خامه‌ی تیز من
بدوزم همه آسمان بـرزمن	که من از سنن قلم روز کیـمن
شراز افکنم در دل بـدندشان ...	هم از نیروی کلک آتش نشان
فدا کرده‌ام جان شیرین خود	من از بهر ترویج آئین خود
که تا خود نباشم ز بیگانه شاد ...	از آن روی دادم سر خود به باد

بدین سان ، طپیدن دل‌ها ، ناله شد ، ناله‌ها ، فریاد گشت و فریاده‌ها به خون نشست . در آینده ، از دیگر اندیشمندان آزادی خواه کرمان یاد می‌کنیم .

۱ - الذریعه الی تصانیف الشیعه .

۲ - شیخ علی حاکم بم ، یا از اعمال حکومتی بوده است .

۳ - کربلائی محمدحسین مشهدی باقر و علی‌جان ابن حاجی اسماعیل و دو شهید دیگر که سنگ مزارشان از میان رفته ، و در گورستانی مخروبه و متحرک که بنام مزار آقا سید زین‌العابدین در کرمان معروف است ، آرمیده‌اند .

۴ - جغرافیای کرمان - احمد علی خان وزیری .